

تأملاتی نظری و تاریخی در علل و انگیزه‌های پیدایش جریان آقای منتظری (۷)

تحریف و جابه‌جایی گفتار دیگران

دکتر سید حمید روحانی^۱

رعایت امانت و عدم خیانت در اموال و اقوال دیگران از بزرگ‌ترین وظایف دینی و اخلاقی و از ویژگی‌های بارز و خصلت‌های انسان‌های خودساخته و تکامل‌یافته است که در قرآن کریم در ستایش آنان آمده است: *والذین هم لأماناتهم و عهدهم راعون*^۲.

دین‌باوران خداجو و هادیان راستگو که آیین اسلامی و مبانی قرآنی را به شکل ریشه‌ای، علمی و منطقی شناخته و به کار بسته‌اند، نه تنها در مال و منال دیگران که به عنوان امانت به آنان سپرده شده است دخل و تصرفی نمی‌کنند و حفظ آن را از وظایف مهم خود می‌دانند، بلکه

۱. مورخ انقلاب اسلامی.

۲. قرآن، ۲۳ / ۸ و آن کسانی که مراقب امانت‌ها و پیمان‌های خویشند.

هر گونه جابه‌جایی و کاستی و زیادی در مورد آنچه از زبان دیگران شنیده‌اند نیز خیانت در امانت می‌دانند و از آن دوری می‌گزینند.

مردان وارسته و با ایمان که همه اعمال، رفتار و گفتارشان روی موازین اسلامی می‌باشد در نقل قول دیگران مقیدند حتی الامکان مطالب را بی‌کم و زیاد و به دور از هر گونه شاخ و برگ و گزافه و اغراق بازگو کنند و از خود، سخنی بر آن نیفزایند یا کم نکنند و اصولاً سخنان خود را از زبان دیگران روایت نکنند.

آنان این نکته را به‌درستی دریافته‌اند که کم و زیاد کردن سخنان دیگران و هر گونه دخل و تصرفی در آن، نه تنها خیانت در امانت است، بلکه از نمونه‌های بارز دروغ‌پردازی و تحریف‌گری می‌باشد که با دین‌باوری، راستگویی، آزادمندی و صفا و صداقت همخوانی ندارد. کسانی که گفتار دیگران را با افزودن و زدودن و کم و زیاد کردن بازگو می‌کنند، نه تنها روابیان راستین و امینی نیستند، بلکه در صف ملامت‌شدگانی قرار دارند که خداوند در قرآن کریم از آنان با عنوان «تحریف‌گران و جابه‌جا کنندگان کلام» یاد کرده است.

دقت و مراقبت در بازگویی اقوال و گفتار دیگران از وظایف مهم و از صفات ارزشمندی است که تنها رادمردان صادق و رهروان سالک می‌توانند به آن پایبند باشند و به آن اهتمام ورزند.

امام خمینی (ره) در این مورد تا آن پایه اهتمام داشت که حتی در بازگو کردن روایات و احادیث مقید بود که به صورت قاطع مطلبی را به معصومین نسبت ندهد. از امام هیچ‌گاه شنیده نشد که بگوید پیامبر چنین گفتند و امامان چنین سفارش کردند، همیشه در بازگو کردن روایات و احادیث جمله «حسب النقل» را بر آن می‌افزود و بدین‌گونه صحت و سقم آنچه از زبان معصوم آمده است به روایت‌گر واگذار می‌کرد.

این ریزبینی و دقت نظر امام در مورد بازگو کردن گفتار بزرگان ریشه در راستی و درستی

و پایبندی او به مبانی اسلامی و معارف قرآنی داشت و او می‌دانست که هر کلمه نادرستی به دیگران نسبت داده شود، خلاف امانت و صداقت است و انسان صادق و سالک سخن دروغ بر زبان نمی‌آورد و از زبان دیگران به دروغ‌پردازی و تحریف‌گری نمی‌پردازد.

نگارنده نیز با الهام از این روش و منش امام، مقید بود که در کتاب نهضت امام آنچه از زبان دیگران بازگو می‌کند، با جمله «نزدیک به این مضامین» و یا «چیزی به این مضمون» به پایان برد، حتی مطلبی را که شخصا از زبان امام شنیده بود، هیچ‌گاه بدون جمله «نزدیک به این مضامین» آن را روایت نکرد و نیز سخنان مقامات دولتی را اگر از کتاب و مأخذ رسمی نگرفته و از زبان دیگران شنیده بود، آن را با جمله «چیزی به این مضمون» به رشته نگارش کشید.

لیکن عناصر سست‌باور و بی‌پروا که هیچ‌گاه در مسیر راستگویی و حق‌پوی گام نزنده و شایستگی و بایستگی برای بر عهده گرفتن بار امانت نداشته‌اند، می‌بینیم که در بازگو کردن مسائل از زبان این و آن قید و بندی ندارند و آنچه خود می‌پسندند، از زبان دیگران، بی‌واهمه بازگو می‌کنند و چه بسا گفتار دیگران را با تحریف و تغییر ریشه‌ای و به کلی مسخ شده بر زبان می‌آورند و در واقع دروغ‌هایی را از زبان دیگران می‌سازند و رواج می‌دهند. در کتاب‌هایی که به نام تاریخ و یا خاطرات منتشر شده و می‌شود از این‌گونه روایت‌های بی‌پایه، خودساخته و من‌درآوردی به نام این و آن فراوان دیده می‌شود که آسیب‌های جبران‌ناپذیری به تاریخ و اصالت آن وارد می‌کند و روایت‌های تاریخی را خدشه‌دار می‌سازد. این‌گونه نقل قول‌های آکنده از تحریف و دستکاری شده نه تنها به اصالت تاریخ آسیب‌های جبران‌ناپذیری وارد می‌کند، بلکه اعتبار تاریخ را به کلی به زیر سؤال می‌برد و چه بسا کسانی که امروز اصولاً به کتاب‌های تاریخی به دید یک دروغ‌نامه نگاه می‌کنند و آنچه در کتاب‌های تاریخی آمده است هرگز باور ندارند.

بازگو کردن گفتار دیگران با تحریف و تغییر و دروغ در کتاب‌های تاریخی و خاطرات بیشتر از آن است که بتوان آن را در یک مقاله محدود گردآوری کرد و اگر روزی محققى به گردآوری کاستی‌ها و نادرستی‌ها و کم و زیاد کردن‌های گفتار دیگران بنشیند به‌راستی

«مثنوی هفتاد من کاغذ شود» و چندین جلد کتاب می‌تواند در این مورد به نمایش بگذارد. از این رو، در این فرگرد تنها چند نمونه از این دستبردها و دستکاری‌ها در گفته‌های دیگران را بازگو می‌کنیم و به خوانندگان عزیز یادآور می‌شویم که «تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.» در کتاب *تاریخ مشروطه ایران* نوشته احمد کسروی می‌بینیم که دستبردهای ناروایی به گفتار دیگران زده شده است و کسروی در واقع از زبان این و آن حرف خود را زده و به تحریف سخنان دیگران نشسته است. در گفتگوی کنسول روس با ستارخان آمده است:

... به باقرخان یک بیدق روس دادم. او در امان دولت روس است، یکی را به تو که جوان دلیری هستی می‌دهم تا در امان دولت روس باشی، جناب سردار فرمودند که من زیر بیدق ابوالفضل العباس و بیدق ایرانم. بیدق شما برای من لازم نیست. من ابدًا تابع ظلم و استبداد نخواهم شد و امروز به فضل خداوند بیدق اسلام و ابوالفضل العباس را در دست گرفته همه بیدق‌هایی [را] که مستبدین در شهر زده‌اند قلم خواهد کرد...^۱ و اکنون ببینید احمد کسروی این گفتار ستارخان را چگونه تحریف کرده است:

... کنسول به ستارخان پیشنهاد کرد که بیرقی از کنسولخانه فرستاده و او به در خانه خود زده در زینهار دولت روس باشد. ستارخان چنین گفت: جنرال کنسول! من می‌خواهم هفت دولت به زیر بیرق ایران بیاید، من زیر بیرق بیگانه نروم...^۲

باید دانست که نویسنده کتاب *بلوای تبریز* به نام محمدباقر ویجویه‌ای از معاصرین و هم‌دوره‌های ستارخان بوده و او را درک کرده است و کتابش را نیز در همان روزها نوشته و به چاپ رسانیده است. کسروی در *تاریخ مشروطه ایران* ادعان دارد که بسیاری از رویدادهای دوران مشروطه را از کتاب *بلوای تبریز* گرفته و در کتاب خود آورده است.^۳ لیکن می‌بینیم که در مورد گفتگوی کنسول روس با ستارخان نوشته *بلوای تبریز* را به آن‌گونه که خود

۱. محمدباقر ویجویه‌ای، *بلوای تبریز*، ص ۳۱.

۲. احمد کسروی، *تاریخ مشروطه ایران*، تهران، امیر کبیر، ۱۳۷۳، ص ۶۹۴.

۳. همان، ص ۶۹۹.

می‌خواسته تحریف کرده است. احمد کسروی در مورد آنچه از زبان ستارخان در پاسخ به کنسول روس آورده است اگر جز کتاب *بلوای تبریز* مأخذی داشت بی‌تردید آن را بازگو می‌کرد، لیکن می‌بینید که او چون مأخذی برای ادعای خود نداشته گذاشته و گذشته است!

گذشته از تاریخ‌نویسان دوران طاغوت که گفته‌هایی را تحریف و سخنانی را تقطیع کرده‌اند، در دوران پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز می‌بینیم که کسانی به تغییر و تحریف گفتار دیگران دست زده و در این زمینه ناهنجاری‌ها و زشت‌کاری‌هایی از خود به جا گذاشته‌اند و این رشته سری دراز دارد و پیاپی ادامه یافته و تکرار می‌شود.

تحریف‌گری‌ها و دستکاری‌ها در مورد سخنان امام بیشتر در جایی صورت می‌گیرد که استکبار جهانی و مهره‌های درونی آن از کلام و پیام امام احساس خطر کرده و این

در دفاعیاتی که برای عبدالله نوری تنظیم کردند، در تحریف پیام امام و به زیر سؤال بردن آرمان‌های او سنگ تمام گذاشتند و به جای دفاعیه، کیفرخواستی علیه امام درست کردند و به دست نامبرده دادند و او نیز بدون اندیشه و تأمل و یا از روی نقشه و نیرنگ آن را در دادگاه مطرح کرد.

واقعیت را روشن می‌کند که دشمن به‌درستی دریافته است که رهنمودهای امام می‌تواند در هر عصری و در میان هر نسلی انقلاب بیافریند و آز و نیاز استعماری جهان‌خواران را با خطر جدی و ریشه‌ای روبه‌رو سازد. از این رو، تحریف گفتار امام و فزودن و زدودن آن به عنوان یک استراتژی از سوی استکبار جهانی دنبال می‌شود و در داخل نیز افزون بر مهره‌های وابسته که برای جابه‌جایی سخنان امام، مأموریت ویژه‌ای دارند، عناصر خودباخته‌ای که شهرت نام و شهوت مقام آنان را از خود بی‌خود ساخته و به درپوزگی کشانیده است، در راه به دست آوردن آبرو و اعتباری برای خود و باندی که به آن وابسته‌اند، به تحریف سخنان امام دست می‌زنند و در آن دست می‌برند، لیکن از آنجا که نوار سخنان امام و نوشته‌هایشان

موجود است و در اختیار عموم قرار دارد این توطئه‌ها و تحریف‌ها راه به جایی نمی‌برد و توطئه‌گران و دسیسه‌بازان «عرض خود می‌برند و زحمت ما می‌دارند.» با وجود این نمونه‌هایی از این‌گونه تحریف‌گری‌های ذکر می‌گردد.

در دفاعیات عبدالله نوری آمده است:

... حضرت امام در پیام خود به مناسبت حج خونین سال ۱۳۶۵ فرمودند: ما اگر با صدام کنار بیاییم، اگر با امریکا صلح کنیم، هرگز با خاندان آل سعود کنار نخواهیم آمد...

در صورتی که امام نه چنین سخنی بر زبان رانده و نه آنچه گفته در سال ۱۳۶۵ بوده است. امام طی نطقی در ۱۳۶۶/۶/۱ به مناسبت هفته دولت، با اشاره به فاجعه خونین مکه آورده است:

... اگر ما از مسأله قدس بگذریم، اگر ما از صدام بگذریم، اگر ما از همه کسانی که به ما بدی کرده‌اند بگذریم، نمی‌توانیم از مسأله حجاز بگذریم. مسأله حجاز باب دیگری است...

در این فراز از سخنان امام نه جمله «اگر ما با امریکا صلح کنیم» آمده است و نه «هرگز با خاندان آل سعود کنار نخواهیم آمد» مطرح شده است و این دو جمله نمونه بارزی از تحریف‌گری‌های تاریخی است که معلوم نیست گوینده از آن چه نتیجه‌ای را دنبال می‌کرد. اگر نگوییم نوکران بی‌مزد و موجب امریکا این سخنان را ساخته و بر زبان‌ها انداختند تا این اندیشه را استواری بخشند که دوران خط امام به سر آمده و ادامه راه او به بن‌بست رسیده است و بدین‌گونه راه را برای کنار گذاشتن آرمان‌های امام و انقلاب و در واقع از میان بردن اسلام ناب محمدی(ص) هموار سازند. اما باید گفت که تحریف سخنان امام حتی اگر از سر ساده‌لوحی و یا بی‌احتیاطی نیز انجام گرفته باشد نتایج مثبتی برای تاریخ به ارمغان نخواهد آورد.

واقعیت این است که امام مسئول اصلی فاجعه خونبار مکه را امریکا می‌دانست و به رژیم سعودی بیش از یک «آلت فعل» نگاه نمی‌کرد، از این رو مقصود امام از «مسأله حجاز» توطئه‌های ضد اسلامی شیطان بزرگ است. امام در نخستین پیام خود پس از آن فاجعه دردناک صریحا اعلام کرد:

... ما همه این جنایات را به حساب امریکا گذاشته‌ایم و به یاری خدا در موقع مناسب

به حساب آنان خواهیم رسید...^۱

امام در پیام دیگری در تاریخ ۱۳۶۶/۶/۳۱ چنین آورده است:

... بار الها!... تو خود شاهدهی که در این سال‌ها ما جانبازان و مهاجران و مجاهدانی داشتیم که به سوی تو و به سوی خانه امن تو که از صدر خلقت تا کنون مأمن هر موجودی بوده است هجرت کردند و در پیش چشمان حیرت‌زده مسلمانان کشورهای جهان به دست پلید امریکا که از آستین آل سعود به در آمده است به خاک و خون کشیده شدند... امریکا و دست‌نشانداکش در این کشتار سبعانه انتقام از اسلام عزیز و محبط وحی و محل امن خدا باز گرفتند...^۲

تجدید نظر طلبان در خط امریکا آیا نمی‌دانند که با تحریف سخنان و آرمان‌های امام، راه را برای سلطه بخشیدن مجدد شیطان بزرگ بر مال و جان و ناموس و سرنوشت و سرمایه ملت ایران هموار می‌سازند؟ حتی اگر این تحریف‌ها از زبان شخصی صورت پذیرد که به ظاهر روحانی و عمامه به سر است؟ آیا در تاریخ دوران معاصر ندیده‌اند که استعمار اغلب اوقات بزرگان روحانی و مردان خدا را به دست عناصر به ظاهر روحانی به زیر سؤال برده و آنان را همراه با اندیشه‌های ضد استعماریشان به انزوا کشانید و به بایگانی تاریخ روانه ساخت؟ آیا نمی‌دانند که در شرایط حساس باید شیخ زنجانی‌هایی به صحنه آورده شوند تا شیخ فضل‌الله‌ها را از سر راه غارت‌گری، تبهکاری و تجاوز جهان‌خواران کنار زنند؟ از این رو، در

۱. همان، ص ۳۵۱.

۲. همان، ص ۳۹۱.

دفاعیاتی که برای عبدالله نوری تنظیم کردند، در تحریف پیام امام و به زیر سؤال بردن آرمان‌های او سنگ تمام گذاشتند و به جای دفاعیه کیفرخواستی علیه امام درست کردند و به دست نامبرده دادند و او نیز بدون اندیشه و تأمل و یا از روی نقشه و نیرنگ آن را در دادگاه مطرح کرد، با پندار اینکه با این سیاه‌نامه آرمان‌های امام همراه او برای همیشه دفن می‌گردد و ایران انقلابی به ایران امریکایی بدل می‌شود! غافل از اینکه نور خدا با فوت سست خفاشان و شب‌زدگان خاموش نمی‌شود و ماه تابان با پارس جانوران از نورفشانی باز نمی‌ماند. در دفاعیه نامبرده برای تبرئه شیطان بزرگ و وانمود کردن اینکه امریکا با دیگر ابرقدرت‌ها حتی از دید امام تفاوتی نداشته است پیام را چنین تقطیع می‌کند:

... امام خمینی (ره) چند بار فرمودند: امریکا از انگلیس بدتر است، انگلیس از امریکا بدتر است، شوروی از هر دو بدتر است...

اکنون گفته امام را در پی می‌آوریم تا روشن شود که این گفته چگونه تقطیع شده است:

... امریکا از انگلیس بدتر، انگلیس از امریکا بدتر، شوروی از هر دو بدتر، همه از هم بدتر، همه از هم پلیدتر، اما امروز سر و کار ما با این خبیث‌هاست، با امریکاست، رئیس جمهور امریکا بدانند این معنا را که منفورترین افراد دنیاست پیش ملت ما، امروز منفورترین افراد بشر است پیش ملت ما.^۱

چنان که می‌بینید دنباله گفته امام: «اما امروز سر و کار ما با امریکاست» و «رئیس جمهور امریکا بدانند... امروز منفورترین افراد بشر است، پیش ملت ما»، از طرف عبدالله نوری و همدستان او تقطیع شده است.

البته باید این نکته را یادآور شوم که امام این فراز بالا را تنها یک‌بار بر زبان آورده است. نه چند بار که او ادعا کرده است.

تحریف‌گری‌ها و خلاف‌گویی‌ها در دفاعیات نامبرده بیشتر از آن است که بتوان آن را در این مقال گنجاند. نگارنده در همان روزها که این دفاعیات منتشر شد به بررسی آن نشست و آن را

مورد نقد و بررسی قرارداد، لیکن به منظور پیشگیری از سوء استفاده باندها تا کنون از انتشار آن خودداری ورزیده است و امید است در فرصت مناسبی که سخن حق در مسلخ باندبازی‌ها قربانی نشود بتوان آن را منتشر کرد و واقعیت‌ها را آشکار ساخت.

در کتاب خاطرات منسوب به آقای منتظری نیز می‌بینیم که سخنان امام با تحریف و دروغ آمده است. از زبان امام مطالبی مطرح شده که هیچ‌گاه آن را به زبان نیاورده است. بنا بر روایت کتاب خاطرات، آقای منتظری ادعا کرده است:

... آقای خمینی می‌گفتند: من در آنجا بازجویی پس نمی‌دادم، به آنها می‌گفتم من شما را قبول ندارم، تشکیلات شما را تشکیلات حق و قانون نمی‌دانم شما هر کار می‌خواهید بکنید، فوقش می‌خواهید اعدام کنید اعدام کنید من یک کلمه هم جواب نمی‌دهم. می‌گفتند خیر باید جواب بدهید، گفتم خیر من جواب نمی‌دهم، برای اینکه قانون و عدالتی در کار نیست، گفتند چرا قانون در کار نیست، گفتم آیا وزارت دادگستری این وظیفه را نداشت که در حادثه فیضیه لااقل بیاید یک پرونده درست بکند... تا جواب مرا ندهید من به شما جواب نمی‌دهم...^۱

جمله‌هایی که در این فراز از خاطرات آقای منتظری روی آن تکیه شده، سخن امام نیست و دروغ‌هایی است که به امام نسبت داده شده است. چنان که در کتاب نهضت امام آمده است، امام در برابر پرسش بازجویی که به حضور او آمده بود، خاموشی گزید و پرسش او را بی‌پاسخ گذاشت و آنگاه که آن بازجو برای دومین بار پرسش خود را مطرح کرد، امام با پرخاش به او گفت:

شما مأمور چشم و گوش بسته حق بازجویی نداری، قلم و کاغذت را بردار و برو بیرون، من نمی‌خواهم اینجا بنشینم.^۲

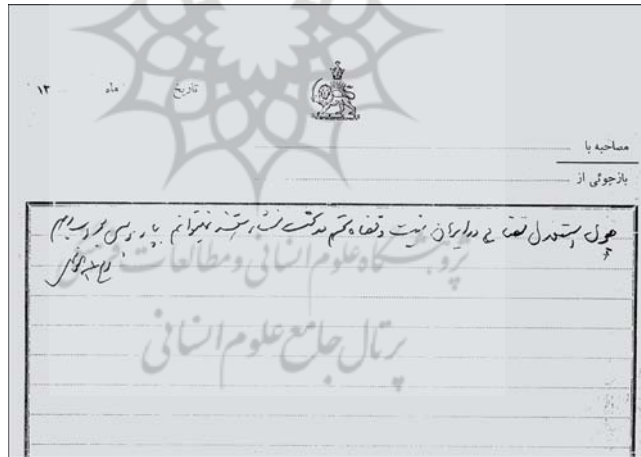
آن بازجو نیز به اصطلاح معروف دست از پا درازتر جلسه را ترک کرد و رفت. بار دوم

۱. کتاب خاطرات منسوب به آقای منتظری، ص ۲۴۳. تکیه روی فرازها از این نگارنده است.

۲. نهضت امام خمینی، از این نگارنده، چاپ ۱۵، دفتر نخست، ص ۶۷۷.

هیئتی از درجه‌داران به عنوان فرستادگان دادگاه نظامی به حضور امام رسیدند و گفتند جهت تکمیل پرونده برای تشکیل دادگاه آمده‌ایم که امام سخنانی را مطرح کرد و اظهار داشت: ... دستگاه قضایی کشور ما، متأسفانه استقلال خود را از دست داده و به صورت آلتی در دست هیئت حاکمه ایران قرار گرفته است، لذا صلاحیت ندارد که مرا محاکمه کند البته اگر روزی محکمه صلاحیت‌داری که خارج از نفوذ دستگاه حاکمه باشد تشکیل شود، من حرف‌های خودم را خواهم زد...^۱

مأموران نظامی آنگاه که عدم آمادگی امام را برای بازجویی دیدند، از او خواستند دست کم به صورت کتبی علت عدم آمادگی خود را برای بازجویی اعلام کنند، امام نیز چنین نگاشت:

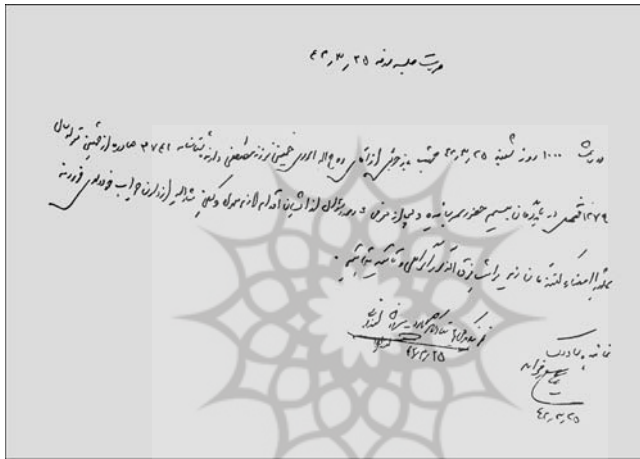


چون استقلال قضایی در ایران نیست و قضات محترم در تحت فشار هستند، نمی‌توانم به بازپرسی جواب دهم. روح‌الله موسوی

در گزارش فرستادگان دادگاه نظامی آمده است:

... در ساعت ۱۰:۰۰ روز شنبه ۴۲/۳/۲۵ جهت بازجویی از آقای روح‌الله الموسوی خمینی فرزند مصطفی، دارنده شناسنامه ۲۷۴۱ صادره از خمین، متولد ۱۲۷۹ شمسی در

یادگان بی‌سیم حضور به هم رسانیده و پس از معرفی در مورد سؤال از ایشان اقدام لازم معمول، ولیکن مشارالیه از دادن جواب خودداری فرمودند. علی‌هذا امضاکنندگان زیر مراتب فوق الذکر را گواهی و تأیید می‌نماییم..



در خاطرات منسوب به آقای منتظری که در بالا آمد، دو ادعا شده که هر دو خلاف واقع و دروغ است:

۱. اینکه امام به آنها گفتند «شما هر کاری می‌خواهید بکنید، فوقش می‌خواهید اعدام کنید، اعدام کنید.»!!

باید دانست در شرایطی که دستگیری امام موجب قیام عمومی و کشته و مجروح شدن هزاران نفر شده بود و رژیم شاه از بیم واکنش ملت ایران، موضوع اعدام امام را جرأت نمی‌کرد در میان ملت ایران بر زبان آورد چگونه امکان داشت امام با گفتن چنین جمله‌ای توان روحی آنان را بالا ببرد و آنان را گستاخ سازد؟ امام روان‌شناسی تیزبین، ژرف‌نگر و هوشیار بود و می‌دانست چنین سخنی: «فوقش می‌خواهید اعدام کنید، اعدام کنید» دشمن را جسور و گستاخ می‌کند و توان روحی او را بالا می‌برد. امام در برخورد با مقامات دولتی همیشه به گونه‌ای سخن می‌گفت که روحیه آنها را به هم می‌ریخت و آنان را دچار اضطراب می‌کرد. امام در دیداری که یکی از مقامات ساواک در دوران حصر در قیطریه با او داشت (بنابر گزارش

ساواک) چنین اظهار داشت:

.. من به مملکت‌م علاقه‌مندم و آنچه تا به حال گفته‌ام خارج از وظیفه‌ای که داشته‌ام نبوده و حالیه هم در همان عقیده خود باقی هستم، من چه خارج باشم و چه در زندان تکالیف مذهبی خود را انجام می‌دهم. منتهی روزی خواهد رسید که چرایی به میان آید. در این صورت لازم است که از هم اکنون مسئولین امر در فکر جواب آن سؤال باشند...^۱

آن بزرگ‌مردی که در دوران اسارت به دشمن التیما توم می‌دهد که «روزی خواهد رسید که چرایی به وجود آید. در این صورت لازم است که از هم اکنون مسئولین امروز فکر جواب آن

سؤال باشند...» آیا می‌توان پنداشت این‌گونه

مسلوب‌الاختیار با آنان سخن بگوید که «شما

هر کاری می‌خواهید بکنید، فو قش می‌خواهید

اعدام کنید، اعدام کنید.»؟! این‌گونه سخن‌ها از

زبان افراد ضعیف‌النفس تراوش می‌کند، نه

رهبر اندیشمند و باشهامتی که در درون یک

پادگان نظامی دشمن بر سر بازجوی ساواک

فریاد می‌زند که «شما مأمور چشم و گوش

بسته حق بازجویی نداری، قلم و کاغذت را بردار و برو...» و بدین‌گونه او را از خود می‌راند.

نگارنده بر این باور است که اگر از جانب مقامات رژیم شاه و ساواک چنین سخنی با امام

مطرح می‌شد که موضوع اعدام شما در میان است، پاسخ امام این بود که شما نمی‌توانید یک

مرجع تقلید را اعدام کنید، مردم ایران به شما این رخصت را نمی‌دهند.

۲. ادعای دیگر در خاطرات نامبرده که در بالا آمده این است که بازجویان با امام چون و

چرا می‌کردند:

... من یک کلمه جواب نمی‌دهم!

- نخیر باید جواب بدهید!

- خیر من جواب نمی‌دهم!

- چرا جواب نمی‌دهید؟!

- برای اینکه قانون و عدالتی در کار نیست!

- چرا قانون در کار نیست؟!

... تا جواب مرا ندهید من به شما جواب نمی‌دهم!

این داستان‌سرایی آقای منتظری، از زبان امام - بنابر آنچه در کتاب خاطرات منسوب به او آمده است هیچگاه با شخصیت امام سازگار نبوده و نیست. آنهایی که محضر امام را درک کردند می‌دانند.

امام از هیبت، عظمت و صولتی برخوردار بود که مقامات دولتی، صاحب‌منصبان نظامی و سردمداران ساواک نه تنها جرأت چون و چرا با او را نداشتند، بلکه پیوسته با او با بیم و هراس سخن می‌گفتند و در برابر او تواضع و فروتنی می‌کردند. در شب ۱۵ خرداد ۴۲ که امام را دستگیر کردند، شهید حاج سید مصطفی خمینی که از بالای بام ناظر صحنه بود، روایت می‌کرد وقتی امام از منزل بیرون آمد و به صاحب‌منصبان ارتش و ساواک که در مقابل منزل گرد آمده و برخی از خدمتگزاران بیت را مورد ضرب و شتم قرار داده بودند تا امام را ببابند، پرخاش کرد چرا اینها را می‌زنید؟ روح‌الله خمینی منم، مقامات نظامی به گونه‌ای خود را باختند که با صدای لرزان و لکنت زبان پاسخ می‌دادند: «همه ارادت داریم! همه مؤمنیم! کسی را نمی‌زنیم!»^۱ یا آن روز که امام بر سر بازجوی ساواک در پادگان بی‌سیم فریاد زد که «قلم و کاغذت را بردار و برو بیرون» او دیگر به خود جرأت نداد که نزد امام بماند و روی مأموریت خود پافشاری کند، بی‌درنگ آنجا را ترک کرد.

۱. شرح دستگیری امام در شب ۱۵ خرداد در کتاب نهضت/امام خمینی، از این نگارنده، چاپ پانزدهم، دفتر نخست،

«لوسین ژرژ» خبرنگار لوموند فرانسه: آیت الله خمینی با بیانی متهورانه و لحنی آرام، به مدت دو ساعت با ما سخن گفت، حتی وقتی به این مطلب و تکرار آن می‌پرداخت که ایران باید خود را از سر شاه خلاص کند و نیز هنگامی که به مرگ پسرش اشاره می‌کرد نه آثار هیجان در صدایش دیده می‌شد و نه در خطوط چهره‌اش حرکتی ملاحظه می‌گردید.

آیت‌الله به جای اینکه با فشار بروی کلمات ایمان و اعتقاد خود را به مخاطبش ابلاغ کند، با نگاه خود چنین می‌کرد؛ نگاهی که همواره نافذ بود، اما هنگامی که مطلب به جای حساس و عمده‌ای می‌رسید، نگاه او تیز و غیر قابل تحمل می‌شد.

در مرز کویت و عراق آنگاه که امام را از ورود به کویت بازداشتند و امام ناگزیر شد به مرز عراق بازگردد، مقامات به اصطلاح امنیتی عراق پافشاری داشتند که امام را با ماشین «استخبارات»^۱ وارد عراق کنند، لیکن وقتی با واکنش تند و پرخاشگرانه امام مواجه شدند، از اصرار خود دست کشیدند و عقب‌نشینی کردند. امام هیچ‌گاه به مقامات نظامی و ساواکی و دیگر مقامات دولتی رخصت نمی‌داد که در برابر او عرض اندام و چون و چرا کنند. این تنها مقامات دولتی نبودند که مقهور عظمت و شخصیت امام بودند، دیگر کسانی که با امام روبه‌رو می‌شدند نیز در برابر هیبت و عظمت او تاب مقاومت نداشتند و حتی به خود رخصت نمی‌دادند که چشم در چشم او بدوزند، به محض اینکه امام به چهره آنها چشم می‌دوخت، آنان بی‌اختیار سر به زیر می‌افکندند.

برخی از کمونیست‌هایی که در برنامه فارسی رادیو بغداد فعالیت داشتند و علیه شاه

۱. نام سرویس امنیتی رژیم عراق در آن روز.

سخن‌پراکنی می‌کردند مانند حسن ماسالی، حسین ریاحی و حمید پارسا بارها به این نکته اشاره می‌کردند که در دیدار با امام به تعبیر خودشان «کم می‌آورند» و حتی نمی‌توانستند به چشم او نگاه کنند. «لوسین ژرژ» خبرنگار لوموند فرانسه که در ۴ اردیبهشت ماه ۵۷ به نجف آمد و با امام به مصاحبه نشست با اینکه نه ایرانی بود و نه مسلمان و نه از هیبت و شخصیت امام چیزی تا آن روز دریافته بود، در مقدمه‌ای که بر این مصاحبه نوشته و در روزنامه لوموند به چاپ رسانیده، آورده است:

... آیت‌الله خمینی با چهره لاغر که محاسن سفید آن را کشیده‌تر می‌کرد، با بیانی متهورانه و لحنی آرام، به مدت دو ساعت با ما سخن گفت، حتی وقتی به این مطلب و تکرار آن می‌پرداخت که ایران باید خود را از سر شاه خلاص کند و نیز هنگامی که به مرگ پسرش اشاره می‌کرد نه آثار هیجان در صدایش دیده می‌شد و نه در خطوط چهره‌اش حرکتی ملاحظه می‌گردید. وضع رفتار و قدرت تسلط و کف نفس او خردمندانه بود. آیت‌الله به جای اینکه با فشار به روی کلمات ایمان و اعتقاد خود را به مخاطبش ابلاغ کند، با نگاه خود چنین می‌کرد؛ نگاهی که همواره نافذ بود، اما هنگامی که مطلب به جای حساس و عمده‌ای می‌رسید، نگاه او تیز و غیر قابل تحمل می‌شد.^۱

برخی دیگر از خبرنگاران و مقامات خارجی نیز به هیبت روحانی و عظمت روحی و شخصیت ویژه امام اذعان کرده‌اند که بازگو کردن آن از مجال این نوشتار بیرون است، باشد در فرصتی دیگر به آن پرداخته شود.

تحریف سخنان امام از زبان آقای منتظری - بنابر نوشته کتاب خاطرات - تنها در همین حد که در بالا آمد پایان نمی‌پذیرد، بلکه در مواردی تکرار می‌شود که اکنون نمونه دیگری از آن در پی می‌آید:

... باز ایشان پس از آمدن به قم می‌گفتند... در منزل آقای روغنی یک روز پاکروان آمد پیش من و گفت آقا شما یک آقایی، یک مرجع تقلیدی، یک بزرگواری یک روحانی هستی،

سیاست و اینها را بگذارید مال ماها، سیاست یعنی پدرسوختگی، دروغ و تزویر و... شأن شما نیست که خودتان را به سیاست آلوده کنید. من به او گفتم که اگر سیاست به این معناست که تو می‌گویی البته ما اهل آن نیستیم، آن مال خودتان باشد، اما اگر سیاست معنایش اداره امور اجتماعی و رسیدگی به کارهای مردم است، این اصلا جزو برنامه اسلام است و جزو قانون مشروطه است. مواظب باش این حرف را جایی نگویی، اگر به کسی بگویی که در سیاست دخالت نکند، این جرم است، زیرا بر خلاف حکومت مشروطه است، الان یک دستگاه عادلانه می‌تواند تو را محکوم کند، برای اینکه معنای مشروطه این است که تمام مردم در سیاست کشور دخالت کنند، نماینده معلوم کنند که برود مسائل سیاسی، اجتماعی مردم را بررسی کند، اینکه تو می‌گویی خلاف مشروطه است و کسی را که خلاف مشروطه قدم بردارد باید محاکمه شود. ایشان می‌گفتند این حرف‌ها را به پاکروان گفتم...^۱

اولا دیدار پاکروان با امام در زندان بود، نه در خانه آقای روغنی. امام در این باره چنین می‌گوید:

... آن مردک (یکی از مقامات دولتی ایران) وقتی که آمد در زندان پیش من، من بودم و آقای قمی سلمه‌الله - که اکنون هم گرفتارند - گفت سیاست عبارت از بدذاتی، دروغ‌گویی و خلاصه پدرسوختگی است و این را بگذارید برای ما... بعد رفت در روزنامه اعلام کرد تفاهم شده که روحانیون در سیاست دخالت نکنند، ما هم بعد از آزادی رفتیم سر منبر تکذیب کردیم.^۲

ثانیا امام در این دیدار هیچ‌گاه با پاکروان وارد بحث نشد و به او پاسخ منطقی و مستدل نداد، تنها به این جمله بسنده کرد که «ما در سیاستی که شما معنی می‌کنید از اول دخالت نداشته‌ایم.»

۱. کتاب *خاطرات*، ص ۲۴۳.

۲. *حکومت اسلامی یا ولایت فقیه*، درس یازدهم، ص ۲۹.

رژیم شاه از این جمله امام سوء استفاده کرد و در روزنامه اطلاعات در تاریخ ۱۲ مرداد ماه ۱۳۴۲ اعلام کرد:

طبق اطلاع رسمی که از سازمان اطلاعات و امنیت کشور واصل گردیده است، چون بین مقامات انتظامی و حضرات آقایان خمینی، قمی و محلاتی تفاهم حاصل شده که در امور سیاسی مداخله نخواهند کرد و از این تفاهم اطمینان کامل حاصل گردیده است که آقایان برخلاف مصالح و انتظامات کشور عملی انجام نخواهند داد، علی‌هذا آقایان به منازل خصوصی منتقل شدند.

امام در نخستین سخنرانی خود پس از آزادی در ۲۱ فروردین ۴۳ - بر خلاف ادعای آقای منتظری - صریحا اعلام می‌کند که به اظهارات پاکروان پاسخ نداده و مقتضی ندانسته است که با او در این زمینه بحث کند:

در روزنامه اطلاعات مورخ ۱۳۴۲/۵/۱۲ که مرا از زندان به قیصریه آوردند نوشتند که مفهومش این بود که روحانیت در سیاست مداخله نخواهد کرد، من الان حقیقت موضوع را برای شما بیان می‌کنم: آمد یک نفر از اشخاصی که میل ندارم اسمش را بیاورم، گفت آقا سیاست عبارت است از دروغ گفتن، خدعه، فریب، نیرنگ خلاصه پدرسوختگی است و آن را شما برای ما بگذارید، چون موقع مقتضی نبود نخواستم با او بحثی بکنم، گفتم ما از اول وارد این سیاست که شما می‌گویید نبوده‌ایم امروز چون موقع مقتضی است می‌گوییم: اسلام تمامش سیاست است... سیاست مدن از اسلام سر چشمه می‌گیرد...^۱

امام در این دیدار نه تنها به سخنان او پاسخ نداده، بلکه حتی آقای قمی را که در آن ساعت نزد امام آورده بودند، با اشاره از پاسخ گفتن بازداشت. امام در نجف اشرف برای این نگارنده چنین روایت کرد:

ساعتی پیش از آزادی از زندان آقای پاکروان رئیس ساواک به ملاقات من آمد، آقای قمی نیز در کنارم نشست، پاکروان خبر آزای ما را ابلاغ کرده و آنگاه به اصطلاح

۱. نهضت امام خمینی، همان، ص ۸۷۸، تکیه روی جملات از این نگارنده است.

زبان به نصیحت همراه با تهدید گشود و از ما خواست که در سیاست دخالت نکنیم و...! آقای قمی خواست در مقام جواب برآید که من با پا به او اشاره کردم که از هر گونه سخن گفتن خودداری ورزد، آنگاه که پاکروان رفت به آقای قمی گفتم بگذار از اینجا [بیرون] برویم پاسخ‌هایمان را بالای منبر خواهیم داد، اینجا که جای سخن گفتن نیست...^۱

اصولا امام بر این نظر و عقیده بود که یک انسان هوشمند - بویژه وقتی در چنگال دشمن اسیر است - نباید به گونه‌ای موضع‌گیری کند و سخن بگوید که دشمن به دیدگاه‌ها، اندیشه‌ها و برنامه‌های او پی ببرد و در راه خنثی کردن آن به توطئه بنشیند و به اصطلاح «علاج واقعه قبل از وقوع» بکند. از این رو، می‌بینیم امام پیوسته به گونه‌ای حرکت می‌کرد و در مبارزه، تاکتیک‌هایی به کار می‌گرفت که رژیم شاه غافلگیر می‌شد و خود را در مقابل عمل انجام شده می‌دید.

در دوران مبارزه و نهضت اسلامی ایران هیچ‌گاه از امام حرکتی سر نزد که رژیم شاه و دستگاه مخوف ساواک پیش از اجرای برنامه از جانب امام بتوانند به آن پی ببرند و پیش از انجام کار از جانب امام نقشه‌ای برای رویارویی با آنها تدارک ببینند. آقای منتظری - بنا بر آنچه در کتاب خاطرات از زبان او آمده است - در مورد دیگری به امام چنین نسبت می‌دهد:

... همان زمان من رفتم خدمت امام... گفتم علامه طباطبایی گله داشتند. آقای خمینی

گفتند بی خود گله داشتند...^۲

باید دانست که در فرهنگ و ادبیات امام لحن بی‌ادبانه «بی خود گله داشتند»، «بی خود گفتند» و... اصولا جایی نداشت. امام نسبت به اشخاص و افراد پیوسته با ادب و احترام سخن می‌گفت و نسبت به عالمان و دانشمندان اسلامی و بزرگان روحانی با تکریم و تجلیل یاد می‌کرد و حتی

دیگران را از لحن غیر مؤدب نسبت به دیگران منع می‌کرد. این‌گونه سخن گفتن «بی‌خود گله داشتند» از آن کسانی است که روحیه استبدادی دارند و دیدگاه‌ها و جریان‌ها وابسته به خود را بالاتر از همه می‌بینند هر چند عمری را در مراکز علمی گذرانده باشند، از این رو، تفاوت توهین و تجلیل نسبت به دیگران را بر نمی‌تابند.

نسبت‌های ناروای آقای منتظری به امام - بنا بر روایت کتاب خاطرات - بویژه آنچه را که از زبان امام خطاب به پاکروان بافته است (که در بالا آمد) چند نکته را به نمایش می‌گذارد:

۱. آقای منتظری روایتگر صادق و قابل اعتمادی نیست و در بازگو کردن گفته‌های دیگران رعایت امانت را نمی‌کند و آنچه از زبان این و آن بازگو می‌کند، مورد اعتماد و اعتبار نمی‌باشد.
 ۲. آنچه از زبان امام خطاب به پاکروان ساخته و پرداخته کرده است: «... مواظب باش این حرف‌ها را جایی نگویی... این جرم است زیرا بر خلاف حکومت مشروطه است الان یک دستگاه عادل می‌تواند تو را محکوم کند و...» نشان از این واقعیت دارد که نویسنده این داستان در خاطرات آقای منتظری، یک «جعل» حرفه‌ای است.

«مواظب باش این حرف‌ها را جایی نگویی و...» سخنی نبود که یک سیاستمدار ژرف‌اندیش، خردمند و آگاه به اوضاع سیاسی آن روز، آن را بر زبان آورد. زیرا در روز و روزگاری که مجلس شورا و سنا بر خلاف قانون مشروطیت تعطیل شده بود، شاه که یک مقام غیر مسئول بود، به جای سلطنت در همه شئون کشور دخالت می‌کرد. دولت و قوه مجریه به خود رخصت می‌داد که در کابینه و در اتاق بسته قانون خلق‌الساعه به تصویب برساند و اجرا کند.

قوه قضائیه استقلال خود را از دست داده و به عنوان «آلت فعل» شاه، وطن‌خواهان و بی‌گناهان را در دادگاه‌های فرمایشی محکوم می‌کرد، جناب پاکروان (رئیس ساواک) بر خلاف قانون اساسی، موازین بین‌المللی و حقوق بشر جوانان این مرز و بوم را در تاریک‌خانه‌های زندان زیر وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها قرار می‌داد و چه بسا در زیر شکنجه به قتل می‌رسانید و هیچ مقام یا تشکیلاتی که از ستمدیدگان و بی‌پناهان حمایت کند و به شکایات و دادخواهی‌های آنان رسیدگی کند، در ایران وجود نداشت و... آری در چنین اوضاع و شرایطی چقدر باید یک

آقای منتظری که هر یادداشت پیش پا افتاده را نگهداری کرده و متن آن را در خاطرات به چاپ رسانیده است چگونه از آن اعلامیه‌ها نمونه‌ای در کتاب خاطرات نیاورده و حتی مضمون آن اعلامیه‌ها را نیز بازگو نکرده است!!^۱

دستگاه تبلیغاتی و رسانه‌های کشور شبانه‌روز از تز جدایی دین و سیاست دم می‌زند و کسانی را که در سیاست دخالت می‌کنند، مورد نکوهش و سرزنش قرار می‌دهند و بزهکار می‌شمارند!

آیا از نظر آقای منتظری این نخستین بار بود که در کشور ایران یک نفر از جدایی دین از سیاست حرف می‌زد و آن را مطرح می‌کرد؟ مگر در آن روزها روزنامه‌های وابسته به رژیم تز استعماری جدایی دین از سیاست را با آب و تاب رواج نمی‌دادند و روی آن قلم‌فرسایی نمی‌کردند، مگر نوشتند:

... مذهب امری است جدا از سیاست، سیاست سخن روز است و مذهب سخنی ازلی و ابدی. سیاست، امروز یک چیز می‌گوید، فردا چیز دیگر، مذهب فردا و امروز و دیروز یک چیز می‌گوید و لاغیر. سیاست مآثر و مظاهری دارد که با تغییر زمان تغییر می‌کند ولی مآثر و مظاهر مذهب لایتغیر است، برای اینکه مذهب محیط است بر زمان و سیاست محاط است در زمان...^۱

نفر ساده‌اندیش، خوش‌باور و سطحی‌نگر باشد که به رئیس جلال ساواک که دست او تا مرفق به خون آزادی‌خواهان ایرانی آغشته است بگوید: «مواظب باش این حرف‌ها را جایی نگویی» که مبدا تحت پیگرد قانونی قرار بگیری و «دستگاه عادل‌ای» در زیر سایه شاه به جرم اینکه یک شهروند ایرانی را از دخالت در سیاست منع کرده‌ای تو را محاکمه و محکوم کند و آن جلال از گوینده این سخن نپرسد که اگر این سخن جرم است چرا

۱. روزنامه اطلاعات، ۱۵ اسفند ماه ۱۳۴۱.

آیا در چنین اوضاعی امام به رئیس ساواک گفته است که «مواظب باش این حرف‌ها را جایی نگویی»؟!

واقعیت این است که برخی از دروغ‌سازان در حد فهم ضعیف و نحیف خود به دروغ‌بافی دست می‌زنند که نادانی و بی‌خردی آنان را به نمایش می‌گذارد. آن بداندیشانی که در خاطرات منسوب به آقای منتظری این نسبت دروغ را به امام داده‌اند، اگر از اندیشه و خرد برخوردار بودند، به جای این دروغ می‌توانستند دروغی بسازند که مایه خنده خردمندان و ژرفاندیشان نشود. آنها می‌توانستند چنین پنداربافی کنند که امام در پاسخ رئیس ساواک شاه گفت چون کار شما بنا بر اعترافات خودتان دروغ‌گویی، نیرنگ‌بازی و خلاصه پدرسوختگی است ما با شما مخالفیم و طبق رسالت اسلامی و مسئولیت اخلاقی ناگزیریم با دروغ‌پردازی، پشت هم‌اندازی، فریب کاری و خلاصه پدرسوختگی مبارزه کنیم.

لیکن چه می‌توان کرد که دروغ فروغ ندارد و دروغگو پیش از هر موضوعی از خرد و اندیشه باز می‌ماند و هر چه بیشتر در ورطه جهالت، سفاهت و رذالت اخلاقی در می‌غلطد و خود را بیش از پیش رسوا می‌کند.

آن کسانی که با دورویی و دروغ‌گویی خو می‌گیرند نه تنها از راستی و درستی و صداقت و یکرنگی باز می‌مانند، بلکه کژی، پشت هم‌اندازی، دروغ‌پردازی و نادرستی به عنوان فطرت ثانوی در آنان ریشه می‌دواند، به گونه‌ای که جز دروغ و خدعه و نیرنگ و ریاکاری کاری نکنند و سخنی نگویند و راه دیگری نپویند. با مطالعه و بررسی کتاب خاطرات منسوب به آقای منتظری می‌بینیم که بدون اغراق سخنی راست در آن کمتر می‌توان یافت و حرف حق در آن کمتر می‌توان دید. نمونه دیگری از دروغ‌پردازی در آن کتاب را در پی می‌آوریم:

... بالاخره آن سال با خانواده که مستطیع بود مشرف شدیم مکه. البته بعداً در مدینه

متوجه شدم که کارهای من زیر نظر است و برای من مأمور گذاشته‌اند... البته دفعه بعد

هم که مرا بازداشت کردند، از غندی - بازجوی ساواک - گفت من در چندین جای مکه تو

را دیدم ولی برای اینکه ناراحت نکنم به سراغت نمی‌آمدم بعد گفت من آقای ناصری

را... در رمی جمرات بازداشت کردم، او در رمی جمرات داشت اعلامیه پخش می‌کرد...

ما در این سفر یک اعلامیه‌هایی را هم همراه خود برده بودیم که پیش حاج غلامعلی داماد من بود و در مسجد الحرام و جاهای دیگر پخش شد، مقداری از آن در کیف ایشان بود و به هنگام رمی جمرات آن کیف را سرقت کرده بودند...^۱

آنچه در این خاطره آمده مربوط به سال ۱۳۴۹ است که امام پیامی برای زائران خانه خدا فرستاد. این پیام به دو زبان فارسی و عربی به چاپ رسید و به وسیله طلابی که از نجف به حج مشرف شدند در میان زائران خانه خدا توزیع و در این جریان آقای ناصری دستگیر شد.^۲ در فراز بالا از خاطرات منسوب به آقای منتظری ادعا شده است که «ما در این سفر» نه تنها اعلامیه بلکه «اعلامیه‌هایی» از ایران «همراه خود برده بودیم»!! برای اینکه روشن شود این ادعا تا چه پایه‌ای می‌تواند صحت و واقعیت داشته باشد، بررسی نکاتی لازم و بایسته است:

۱. در آن روز و روزگار خفقان‌بار افزون بر فشارها و سختگیری‌های درون‌مرزی مسافرت‌های برون‌مرزی نیز به شدت تحت کنترل بود و حتی گاهی کفش و جوراب و لباس زیر مسافران نیز مورد بازرسی قرار می‌گرفت. این کنترل نه تنها از سوی ساواک و مأموران زبردست رژیم شاه، بلکه از سوی دستگاه به اصطلاح امنیتی رژیم سعودی نیز به شدت دنبال می‌شد و این فشار و بازرسی و کنترل هر گونه نقل و انتقال اعلامیه از ایران به خارج و بالعکس را مشکل و ناممکن می‌ساخت. حتی بردن اعلامیه امام به بیت‌الله الحرام به صورت عادی (به علت کنترل شدید سعودی) ممکن نشد. از این رو، ناگزیر شدیم چنان که در کتاب نهضت امام آمده است چند دستگاه یخچال دستی تهیه و پوشالی را که در جدار داخلی آن قرار دارد تخلیه کنیم و هزاران برگ از اعلامیه امام را در آن جای دهیم و آن را به صورت ماهرانه‌ای لحیم سازیم. این یخچال‌ها را در اتوبوس‌هایی که زائران را به مکه می‌برد قرار دادیم

۱. کتاب *خاطرات*، ص ۲۸۲. تکیه روی جمله‌ها از این نگارنده است.

۲. در مورد پیام تاریخی امام به زائران خانه خدا و پیامدهای آن به کتاب *نهضت امام خمینی*، چاپ پنجم، دفتر دوم،

و برای آنکه نظر مأموران سعودی به آن جلب نشود طلابی که متصدی پخش اعلامیه‌های امام در مراسم حج بودند در میان راه در این یخچال‌ها یخ می‌ریختند و به مسافری آب می‌دادند و بدین‌گونه پیام امام را به سرزمین وحی رساندند. اکنون پرسشی که در مورد ادعای آقای منتظری مطرح است این است که او با چه شیوه و ترفندی توانسته است «اعلامیه‌هایی را همراه خود» از ایران بیرون ببرد و «در مسجد الحرام و جاهای دیگر پخش کند»؟!۱

۲. آقای منتظری در این خاطرات اذعان دارد که «در مدینه متوجه شدم که کارهای من زیر نظر است و برای من مأمور گذاشته‌اند!» آیا در چنین شرایطی که کارهای او زیر نظر بود و برای او مأمور گذاشته بودند، او توانست «اعلامیه‌هایی» را از ایران بیرون ببرد و در خاک عربستان در برابر چشمانی که مراقب او و همراهانش بودند و کارهای آنان را زیر نظر داشتند «اعلامیه‌هایی» را «در مسجد الحرام و جاهای دیگر پخش کنند» بدون اینکه شناخته شوند؟!۲

۳. بی‌تردید «اعلامیه‌هایی» که بنا بر ادعای نامبرده «در مسجد الحرام و جاهای دیگر پخش شد» نمی‌توانست به چند برگ محدود

باشد، و باید دست کم حدود هزاران برگ باشد. این تعداد اعلامیه را در آن اوضاع خفقان‌بار چگونه امکان داشت از ایران خارج کرد و از زیر دید مأموران مراقب رژیم سعودی در فرودگاه و گمرک گذرانند و به مراسم حج رسانند؟

۴. این اعلامیه‌های مورد ادعای آقای منتظری با چه امضاهایی صادر شده بود؟! آیا این

واداشتن آقای منتظری به زیستن در نجف آباد، گواه زنده بر عدم نگرانی رژیم شاه و دستگاه جاسوسی ساواک از نامبرده است. رژیم شاه و ساواک اگر کوچک‌ترین خطری از جانب او احساس می‌کردند، بی‌تردید هیچ‌گاه او را به وطن اصلیش (نجف آباد) نمی‌فرستادند و او را در آن شهر آزاد نمی‌گذاشتند.

اعلامیه‌ها با امضای آقای منتظری بود؟! آیا همزمان با صدور پیام امام از نجف آقای منتظری نیز از ایران چند اعلامیه صادر کردند و به زائران خانه خدا رهنمودهایی دادند؟! یا اینکه این اعلامیه‌ها به امضای حوزه قم بود؟ راستی این اعلامیه‌ها چه محتوایی داشت و چه مطالبی در آن مطرح شده بود؟!

۵. پخش‌کنندگان این اعلامیه‌ها چه کسانی بودند؟! در خاطرات منسوب به آقای منتظری تنها از حاج غلامعلی (داماد او) نام آمده است. بی‌تردید او به تنهایی نمی‌توانسته است آن همه اعلامیه‌ها را در «مسجد الحرام و جاهای دیگر» پخش کند، حتما در این زمینه نیروهای همکاری کرده‌اند!! حقیقتاً می‌کرد که آقای منتظری از آنان نام ببرد!! و از فداکاری‌هایشان تقدیر کند!! چگونه تنها از حاج غلامعلی داماد نام آورده و از دیگران یاد نکرده است؟! شاید آقای حاج غلامعلی داماد به رغم اینکه زیر نظر بوده و مأموران ساواک چهارچشمی مراقب او بوده‌اند، توانسته است به تنهایی آن همه اعلامیه را در «مسجد الحرام و جاهای دیگر» پخش کند!! شاید نیروهای نامرئی در این اقدام خداپسندانه و بی‌ریا به کمک آمده‌اند که آقای منتظری از روی شکسته‌نفسی از بازگو کردن آن خودداری ورزیده است!!

۶. طلاب و دیگر مردمی که در آن سال از نجف اشرف به بیت‌الله الحرام رفته بودند و شماری از آنان با آقای منتظری نیز دیدار و گفتگو داشتند، چگونه از این اعلامیه‌هایی که آقای منتظری به همراه آورده و «در مسجد الحرام و جاهای دیگر» پخش کرده بود بی‌خبر ماندند؟! و نه تنها متن آن اعلامیه‌ها را، بلکه خبر آن را نیز برای امام نیاوردند؟!

۷. آقای منتظری که هر یادداشت پیش پا افتاده را نگره‌داری کرده و متن آن را در خاطرات به چاپ رسانیده است چگونه از آن اعلامیه‌ها نمونه‌ای در کتاب خاطرات نیاورده و حتی مضمون آن اعلامیه‌ها را نیز بازگو نکرده است!!؟

۸. در گزارش ساواک در سال ۱۳۴۹ هیچ‌گونه اشاره‌ای به پخش اعلامیه در مراسم حج جز پیام امام نشده است و این، نمایانگر این واقعیت است که اعلامیه‌هایی را که آقای منتظری «همراه خود برده و در مسجد الحرام و جاهای دیگر پخش شده»!! نه تنها از زائران و حجاج

هیچ کس از آن آگاهی نیافت و آن اعلامیه‌ها را ندید، حتی مأموران ساواک نیز از آن خبردار نشدند و به آن دست نیافتند و در واقع این اعلامیه‌ها نادیدنی بوده است!

واقعیت این است که دست‌اندرکاران کتاب خاطرات با سرهم‌بندی کردن این دروغ، بر آن بوده‌اند به تاریخ و نسل‌های امروز و آینده چنین القا کنند که سفر آقای منتظری به خانه خدا تنها یک سفر عبادی و زیارتی نبوده است، بلکه او با آشنایی به فلسفه حج از این کنگره بزرگ اسلامی بهره‌برداری شایانی کرده! و با پخش چندین اعلامیه‌ای که از ایران به عربستان برده بود «در مسجد الحرام و جاهای دیگر» تحولی ریشه‌ای در مراسم حج پدید آورده! و به زائران بیت‌الله الحرام رهنمودهایی داده است!! غافل از اینکه حافظه تاریخ را نمی‌توان دستکاری کرد و اصولاً دروغ فروغ ندارد و تاریخ دروغ‌سازان را رسوا می‌کند. آنها می‌پندارند که نسل امروز و فردا نمی‌توانند دریابند که در آن روز و روزگار در ایران چه می‌گذشته و اعلامیه‌ها با چه سختی و بدبختی به ایران می‌رسید و یا از ایران بیرون می‌رفته است.

آنگاه که امام در نجف اشرف اعلامیه‌ای صادر می‌کرد، یک نسخه از متن چاپی و گاهی خطی آن در جلد کتابی یا در حاشیه لباسی جاسازی می‌شد و مسافری پاکبخته و از جان گذشته آن را به ایران می‌رسانید و در اختیار یاران امام قرار می‌داد و آنها آن را در ایران چاپ یا پلی‌کپی می‌کردند و به مردم می‌رساندند. در ایران نیز اگر اعلامیه‌ای به چاپ می‌رسید یک نسخه از آن به همان شیوه که در بالا اشاره شد جاسازی می‌شد و گاهی نیز یک نسخه از آن را در چند عدد نایلون پیچیده در ظرف عسلی قرار می‌دادند و آن نسخه در ظرف پر عسل به خارج می‌رسید و تکثیر می‌شد و هیچ‌گاه امکان نداشت که تعدادی از اعلامیه را یکجا از ایران بیرون برد و یا به ایران وارد کرد.^۱

۱. دو بار نگارنده کوشید که اعلامیه امام را در شمار کلانی از نجف اشرف به ایران بفرستد از این رو، قریب یک‌هزار نسخه از اعلامیه امام را در چمدانی جاسازی کرد و به وسیله شهید سید علی اکبر ابوترابی به ایران فرستاد، لیکن در گمرک ایران اعلامیه جاسازی شده کشف شد و شهید ابوترابی دستگیر گردید. بار دیگر اعلامیه جاسازی شده را آقای شیخ علی فاضل‌زاده به ایران آورد که او نیز در مرز ایران بازداشت شد و اعلامیه به چنگ ساواک افتاد.

با این شرایط چگونه می‌توان باور کرد آقای منتظری اعلامیه‌هایی را از ایران به عربستان برده و به وسیله داماد خود آن را در مراسم حج میان زائران توزیع کرده باشد و از آن روز تا کنون نه کسی از آن باخبر شده و نه متن آن را دیده و نه گزارشی از آن به ساواک رسیده باشد؟! مگر اینکه گفته شود اعلامیه‌های مورد نظر آقای منتظری اصولاً جنبه سیاسی نداشته و با نظر مقامات ساواک در مراسم حج پخش شده است و محتوای آن حتماً در راستای سیاست رژیم‌های پهلوی و سعودی بوده است که با پخش آن در مراسم حج موافقت به عمل آمده است و شاید به همین علت آقای منتظری در خاطرات خود به محتوای آن اعلامیه‌ها اشاره‌ای نکرده و از متن آن سخنی به میان نیاورده است. لیکن با شناختی که این نگارنده از آقای منتظری در آن روز دارد پندار چنین سازشکاری و خودباختگی درباره او را خلاف واقع می‌داند، مگر اینکه شبکه‌های مرموز حاکم در بیت او توانسته باشند از تأثیرپذیری و ساده‌گرایی او سوء استفاده کنند و او را فریب دهند.

البته این واقعیت را نمی‌توان نادیده گرفت که ساواک در برخورد با آقای منتظری هیچ‌گاه احساس نگرانی نمی‌کرد و حتی با مسافرت او به کشورهای گوناگون - بویژه خانه خدا - بی‌پروا و بی‌دغدغه موافقت می‌کرد و حتی او را به این‌گونه مسافرت‌ها وامی‌داشت. از زبان آقای منتظری چنین آمده است:

... بجاست در اینجا یک نکته را یادآور شوم: در رژیم سابق طاغوتی با اینکه مرا به نجف‌آباد تبعید کرده بودند، وقتی شنیدند من مایلیم به حج بروم، خودشان آمدند به سراغ من و اجازه سفر به حج را دادند، ولی در جمهوری اسلامی پس از مسأله برکناری [از قائم مقامی]... چون آقای قدیری شنیده بود مبلغ یکصد هزار تومان داد و گفت این پول را به مصرف حج خود و دو فرزندتان برسانید... من به آقای قاضی خرم‌آبادی گفتم: شما جویا شوید که آیا اجازه می‌دهند من به حج بروم، پس از چند روز گفتند: من سؤال کردم، اجازه نمی‌دهند. چند سال بعد نیز یک نفر در تهران اصرار کرده بود مرا با دو پسر من به حج بفرستند و گفته بود من سه میلیون تومان برای این جهت می‌دهم،

بدون اینکه من تقاضا کنم، آقای برقی فهمیده بود و به آقای رضایی - رئیس سازمان حج و زیارت - مراجعه کرده بودند که آیا اجازه می‌دهند؟ بر حسب منقول - ایشان گفته بود از ناحیه من مانعی نیست ولی من جرأت اجازه دادن را ندارم...^۱

و داشتن آقای منتظری به زیستن در نجف آباد، گواه زنده بر عدم نگرانی رژیم شاه و دستگاه جاسوسی ساواک از نامبرده است. رژیم شاه و ساواک اگر کوچک‌ترین خطری از جانب او احساس می‌کردند، بی‌تردید هیچ‌گاه او را به وطن اصلی اش (نجف آباد) نمی‌فرستادند و او را در آن شهر آزاد نمی‌گذاشتند و ارتباط او را با مردم تحت کنترل قرار می‌دادند تا در میان اهالی آن حومه موج‌آفرینی نکند و توده‌ها را به خشم و خروش و اندارد، لیکن کارشناسان رژیم شاه به درستی دریافته بودند که جوهره انقلابی، مبارزه‌جویی و توفندگی در آقای منتظری وجود ندارد. او با هر شخص، شخصیت یا دسته و گروهی که ارتباط داشته باشد، همانند آنها اندیشه و عمل خواهد کرد و دنباله‌رو آنها خواهد شد. او در قم اگر در کنار مبارزان نستوهی مانند ربانی شیرازی قرار بگیرد، در خط امام و مبارزه حرکت خواهد کرد و اگر در نجف آباد سر و کارش با هواداران رژیم شاه باشد به دیدار نخست وزیر وقت (دکتر اقبال) می‌شتابد و از او ستایش می‌کند.^۲ از این رو، ساواک تلاش داشت او را از قم دور سازد و ارتباط او را با یاران و رهروان آگاه راه امام قطع کند.

ساواک میان عالمان مجاهدی که می‌دانست در هر نقطه‌ای از زمین ایران و جهان گام گذارند، مشعل نهضت و انقلاب را فروزان می‌سازند، با کسانی مانند آقای منتظری که از استقلال ذاتی محرومند تفاوت قائل بود و به آن مردان انقلاب‌آفرین هیچ‌گاه رخصت نمی‌داد که در میان مردمی که آنان را می‌شناختند و به آنان علاقه‌مند بودند، زیست کنند و با مردم سر و کار داشته باشند.

آنگاه که شهید حاج سید مصطفی خمینی از تبعیدگاه ترکیه، درخواست بازگشت به ایران را

۱. کتاب خاطرات، ص ۲۸۳.

۲. درباره دیدار نامبرده با دکتر اقبال، رک: به شماره ۴ فصلنامه ۱۵ خرداد، ص ۲۷۷.

کرد، مقامات ساواک پس از چند بار مخالفت، سرانجام با این شرط با آمدن او به ایران موافقت

کردند که:

در دهات خود در نزدیکی خمین
زندگی نماید و باید دو نفر ژاندارم و دو
نفر مأمور آگاهی از شهربانی مراقب
بوده که با یک نفر غیر از اهل منزل خود
و بستگان درجه یک تماس نگیرد و اگر
هر کس از اطراف منزل رد شد به
وسیله تیراندازی باید معدوم شود، در
غیر این صورت نمی‌تواند بیاید...

این نمونه‌ای از موضع رژیم شاه و ساواک
با چهره‌های مبارزی بود که رسالت مقدس
افشاکگری و روشنگری را بر دوش داشتند و



در هر نقطه‌ای از ایران یا خارج می‌زیستند این رسالت را با همه نیرو و توان دنبال می‌کردند و توده‌ها را به وظایف اسلامی و انسانی آنان آشنا می‌ساختند و شورش راستین برپا می‌کردند، از این رو می‌بینیم که تیمسار نصیری رئیس ساواک آن روز، چگونه فرمان اعدام کسانی را می‌دهد که حتی بخواهند از اطراف منزلی که حاج سید مصطفی خمینی در آن زیر نظر و محاصره است رد شوند! و این ژرفایی نگرانی رژیم شاه از مبارزان راستین و انقلاب‌آفرین را به نمایش می‌گذارد. لیکن در مورد کسانی مانند آقای منتظری که مبارزه‌جویی آنان عرضی و از روی تأثیرپذیری و دنباله‌روی از این و آن بود، می‌بینیم چگونه با آسودگی خاطر او را در نجف‌آباد آزاد می‌گذارند و حتی با مسافرت او به خانه خدا، بی‌دغدغه و نگرانی موافقت می‌کنند و حتی او را به این سفر تشویق می‌کنند چون وجود او را منهای تأثیرپذیری از شخصیت‌های مبارز و مبارزان نستوه خنثی می‌بینند.

دست‌اندرکاران کتاب خاطرات برای به زیر سؤال بردن نظام جمهوری اسلامی و امتیاز بخشیدن به رژیم پهلوی در برابر این نظام از زبان آقای منتظری آورده‌اند:

... در رژیم سابق طاغوتی با اینکه مرا به نجف‌آباد تبعید کرده بودند وقتی شنیدند من مایلیم به حج بروم، خودشان آمدند به سراغ من و اجازه سفر به حج را دادند، ولی در جمهوری اسلامی پس از مسأله برکناری [از قائم مقامی]...

باید به آقای منتظری و دیگر دست‌اندرکاران تدوین و تنظیم کتاب خاطرات گفت: آن روز هدف رژیم این بود که آقای منتظری از قم دور باشد و چهره‌های مجاهد و مبارزه‌جویی مانند آیت‌الله ربانی شیرازی به او دسترسی نداشته باشند و نتوانند او را به مبارزه وادارند، از این رو، حضور او در خانه خدا نه تنها برای رژیم شاه خطری در بر نداشت بلکه در کنار آن برای عوام‌فریبی و تبرئه خود از قانون‌شکنی و آزادی‌کشی می‌توانستند بهره‌برداری‌های ناروا بگیرند و به مبارزان راستین ضربه وارد کنند، لیکن امروز آن دست‌های مرموزی که آقای منتظری را به رویارویی با انقلاب اسلامی و

نظام جمهوری اسلامی کشانیده‌اند از پافشاری برای کشانیدن نامبرده و دو فرزندش به خانه خدا نقشه‌ها و توطئه‌هایی در سر دارند و برای بهره‌گیری از وجود او علیه اسلام، امام و انقلاب اسلامی خواب‌های طلایی دیده‌اند.

امروزه رادیوهای وابسته به رژیم صهیونیستی و سازمان «سیا» و اینتلیجنت سرویس و دیگر رسانه‌های وابسته به استکبار جهانی و سازمان‌های جاسوسی بین‌المللی، منافقان و... صف کشیده‌اند تا از

آیا آقای منتظری احتمال نمی‌دهد که سفارت انگلیس و یا سرویس‌های جاسوسی وابسته به شیطان بزرگ و رژیم صهیونیستی میلیون‌ها تومان برای کشانیدن او و فرزندانش به خارج اختصاص داده باشند که تنها سه میلیون آن را به او وعده دادند و بقیه آن را واسطه‌ها بالا کشیدند؟

زبان آقای منتظری و دو آیت‌الله‌زاده! تازه به دوران رسیده بر ضد امام، اسلام و انقلاب اسلامی ناگفته‌هایی بگیرند و یک «شیخ علی» دیگر بسازند.

البته سمپاشی‌ها و نارواگویی‌های آقای منتظری و شبکه حاکم در بیت او علیه نظام جمهوری اسلامی، چهره درخشان انقلاب اسلامی را هرگز نتواند مخدوش سازد و «بر دامن کبریاش گردی ننشاند» چنان که سخن‌پراکنی‌های شیخ علی تهرانی از بوق صدام (رادیو بغداد) و جسارت‌ها و اهانت‌های او به امام به اندازه پیشیزی نتوانست به امام و انقلاب آسیب برساند. لیکن مسئولان نظام جمهوری اسلامی به مصداق «اگر بینی که نابینا و چاه است، اگر خاموش بنشیننی گناه است»، احساس وظیفه می‌کنند که تا حد امکان رخصت ندهند که آقای منتظری و دیگر ساده‌اندیشان و سطحی‌نگران در چاه و چاله‌ای که جاسوسان بین‌المللی بر سر راه آنان تعبیه کرده‌اند، فروغلتند و به لجن کشیده شوند.

این واقعیت را نمی‌توان نادیده گرفت که نظام جمهوری اسلامی با تلاش‌های شبانه‌روزی خود بر آقای منتظری منت گذاشته و تا کنون اجازه نداده است که نامبرده به عنوان یک «آیت‌الله درباری» رسماً در خدمت دربار ننگ‌بار انگلیس و امریکا و مزدوران آنان مانند سلطنت‌طلبان، منافقان و دیگر دشمنان اسلام قرار بگیرد و با اظهارات و موضع‌گیری‌های نسنجیده، دشمنان نظام جمهوری اسلامی را کمک کند.

کاش آقای منتظری لحظه‌ای اندیشه می‌کرد که چه شده است «یک نفر از تهران اصرار» می‌کند او با دو پسرش را به «حج بفرستند» و مبلغ سه میلیون تومان بابت این سفر می‌پردازد؟! و چرا «آقای برقعی» بدون اینکه او تقاضا کند به تکاپو می‌افتد و تلاش می‌کند که راه این مسافرت را هموار سازد؟! آیا آن «اصرار» و پا فشاری و این تلاش و تکاپو انگیزه خدایی و جنبه خیرخواهی دارد؟! و برای این است که آقای منتظری و دو پسرش به زیارت خانه خدا بروند و ثواب ببرند؟! یا در پشت این پیشنهاد و پافشاری شبکه‌هایی دست‌اندرکارند که نامبرده و فرزندان او را به منجلابی بکشانند که رهایی از آن شدنی نباشد؟

چه بسا آنان که این پیشنهاد را مطرح می‌کنند و روی آن پا می‌فشارند قصد سویی نداشته

باشند و خود آلت دست باشند، چه بسا شبکه‌هایی با هفت واسطه در راه پیشبرد نقشه و نیرنگ خود توطئه‌چینی کرده باشند.

این داستان که از زبان آقای منتظری در کتاب خاطرات آمده است اگر جنبه هشدار و تنبه دارد خوبست که نخست ایشان از آن پند بگیرد و تا این پایه زودباور نباشد. این داستان معروف که فراوان گفته و نوشته شده از زبان آقای منتظری چنین بازگو شده است:

... در زمان حکومت عثمانی که حکومت مقتدر و مهمی بوده و انگلیسی‌ها می‌خواسته‌اند آن را متلاشی کنند و آخر هم در جنگ جهانی اول آن را متلاشی کردند، در کنار سفارت عثمانی (سفارت ترکیه) در تهران مسجدی بود که مأمورین سفارت که سنی مذهب بوده‌اند در آن مسجد صبح‌ها نماز می‌خوانده‌اند، در این مسجد یک شیخی هر روز روزه حضرت زهرا (س) و اینکه خلیفه دوم در راه پهلوی حضرت زهرا زد و... می‌خواند.

یک کسی می‌گوید من گفتم اینکه این شیخ هر روز این روزه را در اینجا می‌خواند یک چیزی باید باشد، آدمم به او گفتم: شیخنا! شما روزه دیگری بلد نیستی که بخوانی؟ هر روز صبح [چرا] این روزه را می‌خواند؟... گفت من یک بانی دارم روزی پنج ریال به من می‌دهد می‌گوید این روزه را در این مسجد بخوان، من هم می‌خوانم. گفتم می‌شود این بانی را به من معرفی کنی؟ گفت بله، یک دکان دارد در همین خیابان است. آن شخص می‌رود با آن دکان‌دار رفاقت می‌کند، بعد می‌گوید شما چطور شده که هر روز در این مسجد روزه حضرت زهرا (س) می‌گوی بخوانند؟ می‌گوید یک کسی روزی دو تومان به من می‌دهد که در این مسجد روزه حضرت زهرا خوانده شود، من پانزده ریال آن را برمی‌دارم و پنج ریال آن را می‌دهم به این شیخ روزه بخواند. بعد تعقیب می‌کند که بانی این روزه چه کسی است، معلوم می‌شود روزی بیست و پنج تومان از سفارت انگلیس می‌دهند که صبح‌ها روزه حضرت زهرا (س) در این مسجد که در کنار سفارت عثمانی است خوانده شود و بازار جنگ شیعه و سنی هر روز گرم

باشد...^۱

آیا آقای منتظری احتمال نمی‌دهد که سفارت انگلیس و یا سرویس‌های جاسوسی وابسته به شیطان بزرگ و رژیم صهیونیستی میلیون‌ها تومان برای کشانیدن او و فرزندانش به خارج اختصاص داده باشند که تنها سه میلیون آن را به او وعده دادند و بقیه آن را واسطه‌ها بالا کشیدند؟

در آن مقطع که منافقین در بغداد در زیر سایه صدام فعالانه به توطئه‌چینی بر ضد ملت ایران سرگرم بودند اگر آقای منتظری به حج می‌رفت، بی‌تردید منافقین با آن نفوذ دیرینه‌ای که در بیت او داشتند - و دارند - می‌توانستند او و همراهانش را به آسانی به سوی سازمان خود بکشانند. باند منافقین پس از گریختن از ایران تلاش گسترده‌ای داشتند که برخی از شخصیت‌های ایرانی را که به خارج سفر می‌کنند، فریب دهند و از بازگشت به ایران بازدارند و بدین‌گونه برای سازمان ورشکسته و بی‌آبروی خود وزنه و اعتبار در یوزگی کنند.^۲

اگر در آن برهه آقای منتظری از جانب مقامات مسئول نظام جمهوری اسلامی کنترل نمی‌شد و رخصت می‌یافت که از ایران بیرون برود، بی‌تردید اکنون همراه مسعود رجوی در پادگان اشغال‌گران عراق در بغداد نگهداری می‌شد تا اگر روزی امریکا برای مبارزه با ملت ایران و دیگر مسلمانان منطقه به فتوهای یک آیت‌الله درباری نیاز داشت، از او علیه ملت‌های ایران، فلسطین و لبنان حکم جهاد بگیرد! و او را بر آن دارد که مبارزه آزادی‌خواهان منطقه بر ضد امریکا و رژیم صهیونیستی را محکوم و اشغال فلسطین و عراق و افغانستان را قانونی و طبق

۱. همان، ۸۲، ۸۳.

۲. در یکی از سفرهای شادروان مهندس بازرگان به اروپا، مسعود رجوی، سرکرده باند منافقین، نماینده‌ای نزد او فرستاده و از او دعوت کرده بود که از بازگشت به ایران خودداری ورزد و سازمان امکانات اقامت او در خارج کشور را فراهم می‌کند. بازرگان با اشاره به تصرف همسر ابریشمچی توسط مسعود رجوی پاسخ داده بود: به مسعود بگویند اولا همسرم پیر است و به درد او نمی‌خورد. ثانياً من همسرم را دوست دارم و نمی‌خواهم او را از دست بدهم.

موازین اسلامی وانمود کند. او که هنوز در پناه جمهوری اسلامی ایران است، حرف‌هایی را می‌زند که مغایر منافع ملی و در تضاد با آرمان‌های انقلاب اسلامی و مصالح ملت ایران است. چه برسد به اینکه کنترل او کاملاً در اختیار امریکا و گروه‌های محارب و سلطنت‌طلب قرار گیرد. به عنوان نمونه می‌توان به سخنان او در دیدار روز جمعه ۸۲/۱۰/۱۹ با هیئت تحریریه نشریه معلوم‌الحال «نامه» اشاره کرد:

یک روزی شعار مرگ بر امریکا مطرح بود، ما هم می‌گفتیم. ولی معنایش این نیست که تا ابد آیه نازل شده باشد و بی‌جهت برای خودمان دشمن‌سازی کنیم. می‌گویند دوست، هزارش کم و دشمن یکی‌اش هم بسیار است. به نظر من، بعد از زلزله اخیر فرصت خوبی ایجاد شد تا دیوار بی‌اعتمادی خراب شود و از این فرصت استفاده شده و روابط برقرار شود.^۱

ساده‌انگاری و عدم شناخت کافی از ماهیت امپریالیسم امریکا و از همه مهم‌تر فقدان بینش سیاسی در سراسر این سخنان آشکار است. مگر سیاست امریکا در قبال ملت ایران چه تغییری کرده بود که آقای منتظری و کسانی که چنین دیدارهایی را ترتیب داده یا می‌دهند، سر از پا نشناخته، به دنبال برقراری رابطه با امریکا بودند و حتی از فرصتی مثل فاجعه زلزله بم نیز به عنوان فضایی برای عادی سازی روابط استفاده می‌کنند؟

اگر امروز آقای منتظری در چنگ چکمه‌پوشان عربده‌کش امریکا و انگلیس اسیر نیست و ناگزیر نمی‌باشد که طبق امیال و اغراض جورج بوش و بلر و شارون فتوا دهد و حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام اعلام کند، مرهون ژرفاندیشی، ریزبینی، هوشیاری و آینده‌نگری مسئولان نظام جمهوری اسلامی ایران است که روی او کنترل ویژه‌ای داشته‌اند و اجازه ندادند بیش از این آلت دست منافقین و دیگر جاسوس‌های بین‌المللی قرار گیرد و سقوط کند.

لیکن چه توان کرد که آقای منتظری با تأثیرپذیری از شبکه حاکم در بیت، مسئولان نظام جمهوری اسلامی و عالمان هم‌سنگر و هم‌دوره خود را به چشم دشمن سوگندخورده خویش

۱. نامه، بهمن و اسفند ۱۳۸۲، شماره ۲۹، ص ۱۰.

می‌نگرد و در برابر منافقان، سلطنت‌طلبان و جاسوس‌های زبردست و حرفه‌ای استکبار جهانی و صهیونیسم بین‌المللی را دوست و دلسوخته خود می‌پندارد و بر این باور است که رادیوهای صدای امریکا، بی‌بی‌سی و «اسرائیل» و... «قربه الی الله» به مصاحبه با او می‌نشینند و خدمت به اسلام و قرآن را در نظر دارند!!

آنهایی که در سراسر آثار و نوشته‌ها و نشریات وابسته به خود، در تضاد و مقابله با دین، عالمان دینی و باورهای دینی هستند و ترویج سکولاریسم را بر خود واجب می‌دانند، آیا برای رضای خالق و کسب فتوای شرعی به دست‌بوس او می‌روند و از صفات و خصائل انسانی و سوابق مبارزاتی و سیاسی وی سخن می‌گویند و او را فقیه عالی‌قدر و آزادمردی دلیر و وارسته می‌دانند؟ یا به دنبال این هستند که از زبان ساده‌اندیشانی چون او نسبت به پایه‌های نظری جمهوری اسلامی و مبانی ولایت فقیه در دل مردم تردید ایجاد نموده و مردم را نسبت به نظام بدبین سازند؟

آقای منتظری هیچ‌گاه نخواست بپذیرد، سال‌هاست که بازیچه دست این‌گونه جریان‌ها بوده است. بارها از زبان او مباحثی بیرون کشیده شده که در تناقض با اصول و مبانی تفکر اسلامی، منافع ملی و حتی اعتقاداتی بود که خود وی لجاجت عجیبی برای اثبات حقانیت این اعتقادات به خرج می‌داد. جهت آگاهی خوانندگان و ثبت در تاریخ فقط به نمونه‌های بسیار کوچکی از این تضادها و تناقض‌ها اشاره می‌شود:

گردانندگان نشریه نامه از او می‌پرسند:

عده‌ای می‌گویند که ولایت فقیه که منشاء حکومت است، باعث حاکمیت یافتن قشر خاص و ویژه‌ای گردید، و باعث انسداد سیاسی در کشور شده است، نظر جنابعالی چیست؟

آقای منتظری پاسخ می‌دهد:

در این رابطه اینجانب در کتاب دیدگاه، تحت عنوان ولایت فقیه و قانون اساسی و حکومت مردمی و قانون اساسی، بحث مفصلی نموده‌ام، اما به نحو اجمال و به قول

مرحوم آیت‌الله حاج شیخ محمدحسین اصفهانی در حاشیه مکاسب: فقیه به ما هو فقیه در مرحله استنباط اهل نظر است، نه در امور مربوط به نظم بلاد و حفظ مرزها و تدبیر شئون جهاد و دفاع و مانند اینها، پس معنا ندارد این امور به او محول شود.

پرسیده می‌شود:

ظاهرا شما نسبت به نظریه ولایت فقیه ملاحظاتی داشته‌اید؟

جواب می‌دهد:

بلی، من ولایت مطلقه فقیه را [...] و در انتخابات بازنگری قانون اساسی چون این را اضافه کرده بودند شرکت نکردم... این اصلا عاقلانه نیست که تمام مقدرات یک کشور در دست و اختیار یک نفر غیر معصوم باشد و نخبگان جامعه، نمایندگان مجلس و در یک کلام، مردم، تصمیم گیرنده نباشند و حق اعتراض هم نداشته باشند!^۱

این شعارها را کسی می‌دهد که در مصاحبه با روزنامه انقلاب اسلامی در ۱۴ شهریور ۱۳۵۸ می‌گوید:

در پیش‌نویس قبلی اختیارات زیادی برای رئیس‌جمهور پیش‌بینی شده بود که خطر استبداد را در پیش دارد... نکته دیگر مسأله ولایت فقیه است و این را بعضی‌ها ذکر کردند ولایت فقیه به مفهوم برگشتن استبداد است که اشتباه می‌کنند. حکومت و ولایت جزء برنامه‌های اسلام است... نباید اسم این را استبداد گذاشت... حتی من عقیده دارم که اگر چنانچه در آینده بخواهیم کشوری با اصول صحیح داشته باشیم، بایستی آن کسانی که می‌خواهند رئیس‌جمهور شوند یا دادستان کل یا رئیس دیوانعالی کشور، اینها باید در عین حالی که باید از اشخاص کارشناس باشند، مجتهد هست که تشخیص می‌دهد که عادل برای این امور هست یا خیر، آن وقت ده یا پانزده نفر که آشنا به مسائل اسلامی هستند کاندیدا بکند و ملت انتخاب کنند.^۲

۱. حذف جملات توسط نشریه نامه انجام گرفته است.

۲. نامه، بهمن و اسفند ۱۳۸۲، شماره ۲۹، ص ۱۰ و ۱۱.

۳. مصطفی ایزدی، گذری بر زندگی و اندیشه‌های فقیه عالی‌قدر آیت‌الله منتظری، انتشارات نهضت زنان مسلمان،

به‌راستی کدام یک از دیدگاه‌های آقای منتظری را باید باور کرد؟ دیدگاهی که فقیه را به ما هو فقیه در مرحله استنباط اهل نظر می‌داند نه در امور مربوط به نظم بلاد و حفظ مرزها و تدبیر شئون جهاد و دفاع و مانند اینها، یا دیدگاهی که حتی رئیس‌جمهور را نیز دست‌نشانده فقیه دانسته و معتقد است که:

حکومت و قانون باید به فقهایی که عادل و آشنا به حوادث و مسائل روز باشند منتهی شود و قوه مجریه هم باید زیر نظر و فرمان آنان باشند و در حقیقت قوه مجریه نمایندگان آنان می‌باشند [و] از خود استقلال ندارند و قضاوت هم حق فقیه یا منصوب و از ناحیه اوست، پس سه قوه مقننه، مجریه و قضائیه به یکدیگر مربوطند و از یکدیگر جدا نمی‌باشند و هر سه به فقیه عادل آشنا به مسائل روز منتهی می‌شود.^۱

آیا احکام دین در فاصله زمانی دورانی که آقای منتظری قائم‌مقام رهبری بود و با تمام قدرت در نهادهای کشور اعمال حاکمیت می‌کرد با دورانی که از قائم‌مقامی رهبری عزل گردید تا این حد دچار دگرگونی شده است؟ چگونه امکان دارد در استنباط‌های فقهی شریعت مقدس اسلام چنین تناقض‌های غیر قابل باوری از ناحیه کسی که ادعای فقاہت، اجتهاد و علم به احکام الهی دارد روی دهد؟ چگونه ممکن است کسی با استناد به آیات و روایات در جایی بگوید:

الف. قوای سه‌گانه از یکدیگر جدا نیستند و رابط همه آنها فقیه عادل آشنا به مسائل روز می‌باشند و اگر بنا است رابط آنها رئیس‌جمهور باشد پس باید رئیس‌جمهور فقیه عادل و یا منصوب از ناحیه او باشد.

ب. نمایندگان مجلس که قوه مقننه می‌باشند یا باید خودشان فقیه عادل آشنا به مسائل روز باشند یا قانونی را که تصویب می‌کنند باید به نظر فقیه عادل برسد و او تصویب کند.

ج. رئیس جمهور یا باید فقیه عادل آشنا به مسائل روز باشد یا از طرف او منصوب شود و زیر نظر او انجام وظیفه کند.

د. حق حکم به انحلال مجلس شورا، توشیح قوانین، فرماندهی نیروهای نظامی، اعلان جنگ، متارکه جنگ، عفو عمومی و یا تخفیف مجازات مربوط به فقیه عادل آشنا به حوادث و مسائل روز است و اگر بنا است مربوط به رئیس جمهور باشد، پس باید رئیس جمهور فقیه عادل و یا اقلا منصوب از ناحیه او باشد.

ه. قضات یا باید عادل باشند و یا اقلا منصوب از ناحیه او و آشنا به مسائل و احکام اسلام باشند.

و. چه بهتر که فقیه عادل آشنا به مسائل روز اداره امور کشور را به شورایی مرکب از سه یا پنج نفر محول کند که زیر نظر او انجام وظیفه کنند، زیرا در این صورت کشور از استبداد و دیکتاتوری محفوظتر است.

ز. در حکومت اسلامی هر یک از قوه مجریه و قوه قضاییه زیر نظر حاکم که فقیه عادل است انجام وظیفه می کنند و حاکم می تواند هر که را صلاح دید عزل و یا محل مأموریتش را تغییر دهد.^۱

آنگاه همین فرد مدعی باشد که من به ولایت مطلقه فقیه در انتخابات بازنگری قانون اساسی رأی ندادم، چون اصلا عاقلانه نیست که تمام مقدرات یک کشور در دست و اختیار یک نفر غیر معصوم باشد و نخبگان جامعه، نمایندگان مجلس و در یک کلام مردم، تصمیم گیرنده نباشند. آیا آقای منتظری صداقت دارد حقیقت را با مردم در میان بگذارد؟ شاید اقتداری که او در پنداشته های خود برای ولی فقیه در حکومت اسلامی تصویر می کرد فقط برازنده اندام، افکار و اندیشه های خود و جریانات وابسته به خود می دید؟ و گر نه چگونه امکان دارد در حکم اجتهادی یک فقیه، بین یک موضوع مشخص چنین تفاوت و تناقض وحشت آوری وجود داشته باشد؟

اگر واگذاری چنین اختیاراتی به یک نفر غیر معصوم عاقلانه نیست، کتاب حجیم *دراسات فی ولایت الفقیه و فقه الدوله الاسلامیه* و دهها اطلاعیه و تفسیرهای آقای منتظری بر قانون اساسی جمهوری اسلامی در اثبات حقانیت تصدی فقیه در کلیه شئون اجتماعی و امور عامه و غیره، چگونه قابل توجیه است؟!

باید بر حقانیت، هوشمندی و درایت امام راحل درود فرستاد و خدا را شاکر بود که دست چنین حاکمان متزلزل و مذبذبی را از تصدی امور مسلمانان ایران کوتاه کرد. کسی که به استنباط‌های فقهی خود، فتاوی و احکام صادره‌ای که در سرنوشت صدها نفر از مسلمانان این مرز و بوم اثرات غیر قابل جبران گذاشت، وفادار نبوده و نیست و شجاعت و صداقت مسئولیت‌پذیری صدور این فتاوی و احکام را ندارد چگونه می‌توانست به باورها و اعتقادات، حقوق و منافع این ملت وفادار باشد و آنها را زیر پای اربابان زر و زور و تزویر، قربانی نکند؟!

آنگاه که انسان از خدایی و حق‌پویی بازماند و به بیماری خودبینی و خودپرستی دچار شد، تردیدی نیست که چشم حقیقت‌بینی را از دست می‌دهد و خادم را خائن و خائن را خادم می‌بیند و کورکورانه به هر سو که دشمن بخواهد کشیده می‌شود و با اسلام و اسلامیان به نام اسلام‌خواهی به جنگ و ستیز بر می‌خیزد و آب به آسیاب دشمنان اسلام می‌ریزد.

و من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخره اعمی و اضل سبیلا